



اثر محرم و صفر در بیداری اسلامی و انسانی

آیت الله قرهی در شب بیست و دوم صفر گفت: شما متقی شوید، شک نکنید که حضرت حجت (عج) پیش شما می‌آید.

آیت الله قرهی در شب بیست و دوم صفر گفت: شما متقی شوید، شک نکنید که حضرت حجت (عج) پیش شما می‌آید. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در شب بیست و دوم ماه صفر سخنرانی کرده است که متن آن در پی می‌آید. عرض شد درک خالق برای مخلوق محال است، نه درک ذاتش بلکه درک صفات و اسمائش محال است. مخلوق چون مخلوق است، خیلی هنر کند، مخلوق شناس شود بما هو موجوده نه بما هی ذاته؛ یعنی در حقیقت مخلوق هم مخلوق را آن گونه که حقیقت المخلوقیه است، نمی‌شناسد. پس راه اتصال به پروردگار عالم هم مخلوق است و آن نور خداست که همه چیز را روشنایی است و مقابل ظلمت است.

هر چه در قرآن می‌بینید و هر چه که پروردگار عالم بیان می‌فرماید، همه مخلوق‌اند. حتی تبیین «اللَّهُ تَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» [۱]، نور مخلوق است. لذا نکته بسیار مهم این‌جاست که شاخصه‌های شناخت توحیدی بشر، مخلوق است، نه خالق. این مباحث را در دو شب گذشته بیان کردیم و گفتیم کسانی که می‌آیند، بحث این دو شب را حتماً پیگیری کنند؛ چون خیلی مهم است. توضیح دادیم که چرا نور هست و حضرات معصومین (ع) به نور تشبیه شده‌اند و مخلوق‌اند. ادراکات عقلیه ما، نه عقل بما هو عقل، بلکه ادراکات عقلیه در این است که اسماء و صفات ذوالجلال و الإکرام را که نازل‌اش در تجلی‌گاه نور یعنی حضرات معصومین (ع) که مخلوق هستند، وجود دارد، هم نمی‌تواند بما هی حقیقته بشناسد. حتی آن‌ها هم باید پایین بیایند و لذا ما حضرات معصومین (ع) را هم نمی‌شناسیم؛ یعنی حقیقت آن‌ها شناخته شده نیست. نه تنها حضرات معصومین (ع) بلکه ما حقیقت هر مخلوقی را نمی‌شناسیم. شناخت مخلوق بما هو موجوده است، هر آن چه که هست نه بما هو وجوده، آن چه که وجودش است که بیان می‌شود بما هو حقیقت الشئ. ما حقیقت شئ را نمی‌شناسیم. ما نمی‌دانیم حقیقت هر چیزی چیست. شناخت نداریم.

پس این‌ها نکات بسیار مهمی است که سعی کردیم این مباحث اولیاء خدا را در این دو جلسه بیان کنیم، گرچه بعضی آقایان فرمودند: سخت است، اما علی ای حال همین است. نیاز به ادراکات عقلیه دارد که این ادراکات را عرض کردیم، «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» [۲]، این «كَرَّمْنَا» در عقل است. «كَرَّمْنَا» به چه به وجود می‌آید؟ «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۳]، پس کرامت در خود تقوا به وجود می‌آید؛ یعنی رسیدن به ادراکات عقلیه در تقواست و هر چه می‌خواهی ادراکات عقلیه‌ات رشد کند، در اتقی است. این‌ها همه نکته است و غیر از این هم انسان نمی‌تواند جلو برود.

لذا این هم که منکر می‌شوند برای این است که نرسیده‌اند. این که در خطبه می‌خوانیم: «و لعنت الدائمیه علی اعدائهم و مخالفیهم و منکری فضائلهم و مناقبهم»؛ چون وقتی انسان رسید، مثل اولیاء خدا، می‌فهمد که کسانی در قضایای سقیفه و بعد مانع الخیر شدند.

پس اگر می‌خواهیم موحد شویم، راهش نور است؛ یعنی حضرات معصومین (ع). غیر از حضرات معصومین (ع)، هیچ احدی موحد نمی‌شود. بدون آن‌ها، نه تنها توحید نیست، بلکه عین ضلالت، شرک و کفر است.

منتها عرض کردیم همزات الشیاطین وجود دارد و شیطان، مبدع جنگ نرم است. در جنت، ابانا آدم و امّا حوا (ع) را با همان جنگ نرم گرفتار کرد.

همزات همین است که با جنگ نرم گاهی تصوّر می‌کنند موحدند، نماز می‌خوانند، مشرک نیستند و به ظاهر غیر حضرت حق را بر نمی‌گزینند، اما در حقیقت مشرک و کافرند؛ چون راهی را که خود حضرت حق بیان فرمود: «اهدنا الصراط المستقیم» نرفتند. اصلاً کسی نمی‌تواند حضرت حق را بشناسد، ذاتش که هیچ، آن که معلوم است، اسماء و صفاتش هم اصلاً شناخته‌شدنی نیست و محال است که کسی بتواند آن‌ها را بشناسد. لذا باید نازل‌اش را بشناسد؛ چون اگر کسی بخواهد اسماء و صفات خدا را بشناسد، باید ردیف ذوالجلال و الإکرام باشد و این، عین شرک است.

اتفاقاً جواب وهابیت این است که ما نمی‌توانیم اسماء و صفات پروردگار عالم را بشناسیم؛ چون آن وقت باید ردیف پروردگار عالم باشیم و خدا «قل هو الله احد» است. احد، احد است و ردیف ندارد. ما نازل‌اش را می‌توانیم بشناسیم و نازل‌اش در وجود مقدّس حضرات معصومین (ع) است. آن هم شناخت اسماء و صفاتشان نه ذاتشان؛ چون حضرات معصومین (ع) هم نورند و نور مخلوق است، ما هم مخلوقیم و مخلوق می‌تواند مخلوق شناس شود، البته به اوج تقوا.

هر کس متقی‌تر شد، طبعاً شناختش نسبت به معصومین (ع) بیشتر است - نکات مهمی است که باید در آن‌ها تأمل کنیم - و این را هم فقط از همین طریق می‌شود رفت و غیر از این عین شرک است.

در این دو، سه جلسه، یک دوره مختصر اصول اعتقادات تبیین شد و اولیاء این را بیان فرمودند. به طور کلی این یک دوره اعتقادات است، غیر از این اصلاً محال است و واقعیت هم ندارد کسی بتواند حضرات معصومین (ع) را به حقیقت بشناسد. نه اسماء و صفاتشان و نه به طریق اولی، ذاتشان ابداً قابل درک و شناخت نیست. لذا «عجزت العقول عن کنه معرفته، عن کنه اسمائه و صفاته»، نه «عن کنه ذاته». بلکه آن هم نسبی است آن هم به نسبت تقوا.

شیخنا الأعظم، حضرت مفید عزیز، به سید مرتضی، سید رضی و شیخ الطائفه، شیخ طوسی بیان فرمودند: این اسماء و صفات خدا که به هیچ عنوان شناخته نمی‌شود، اما ادراکات آن کسی که بخواهد دنبال درک صفات و اسماء برود، «فی الطريق التقوا» است، آن هم «بنسبة التقوا» است؛ یعنی هر کس که نسبت تقوایش بیشتر شد، درک می‌کند که حضرات معصومین (ع) نورند. یعنی راه توحید همین است و لا غیر. اگر کسی غیر از این رفت، بداند که موحد نیست و نمی‌تواند اصلاً خداشناس باشد - این نکته بسیار مهمی است اتصال ما به حضرات معصومین (ع) همین است.

لذا اولیاء خدا می‌گویند: زمان وجود مقدس آقا جان، امام زمان- این مطلب را قبلاً خصوصی گفته‌ام، یک بار دیگر برای شما عمومی عرض کنم؛ چون آخرالزمان است و این‌ها باید تبیین شود- لعن، زیادتیر از سلام است. چرا؟ کینه داریم؟ خیر، دلیل این است که درک می‌کنند که این ملعون‌ها مانع شدند انسان به فیض توحید برسد و چون مانع فیض را می‌فهمند، لعنشان می‌کنند. فیض توحید، نور است. نور هم حضرات معصومین (ع) هستند. در آن زمان مردم می‌گویند: اصلاً خدا لعنتان کند که نگذاشتید اجداد ما بفهمند حقیقت توحید یعنی چه. لذا در آن زمان، لعن بیشتر از سلام است. لعن به کسانی که جلوی طریق را می‌گیرند، بیشتر است.

لعن با فحش هم فرق می‌کند. فحاشی کار زشتی است. وقتی بیان می‌شود لعن، شما تصور نکنید که منظور فقط دو سه نفری است که در ذهن من و شما هستند، خیر، اصلاً آن جریان انحرافی که اجازه نداد ما به نور برسیم و به توحید حقیقی برسیم، لعن می‌شوند. لذا نمازی که من و شما می‌خوانیم، خیلی‌هایش اصلاً نماز نیست.

دیشب روایات بسیار عالی و عجیبی را خواندم. روایت شریفه دیگری در این باب است که آن را ابن ابی یعفور تبیین می‌کند. او یکی از کسانی است که ثقه است و حالات او را در روایات تبیین می‌کنند. جالب است که ابن ابی یعفور یکی از هم‌مباحثه‌های زراره است. زراره‌ای که در جلسات گذشته تعریفش را کردیم. ما در این‌جا بحث رجال‌شناسی نداریم، اما همین‌قدر بگویم که این‌ها از آن اعظام، اکابر و مشایخ ما محسوب می‌شوند که در محضر وجود مقدس باقرین صادقین، امام محمدباقر و امام جعفر صادق (ع) توفیق داشتند، زانوی تلمذ زدند و نکاتی را حضرات به آن‌ها داده‌اند. خوشا به سعادتشان که مستقیم در محضر نور بوده‌اند و از افاضات نور بهره برده‌اند. از بعضی روایات معلوم می‌شود که حضرت او را هم مثل زراره دوست می‌داشتند. خیلی جالب است، استاد عظیم‌الشانمان آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی می‌فرمودند: حضرت بعضی از روایاتی را که در آن نکات سری بود، برای همه نمی‌فرمودند، بلکه برای خصیصین خودشان بیان می‌فرمودند و این هم نکته بسیار مهمی است که الآن در این روایت بیان می‌شود که ایشان از خصیصین بوده‌اند.

امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «و الله». حضرت در این روایت قسم می‌خورند. بارها گفته‌ایم «و الله»، «تالله» و «بالله» قسم به اسم جلاله هستند، به ما گفتند: حتی عادی قسم نخورید، چه برسد به این اسماء جلاله که بیان فرمودند: اصلاً قسم نخورید. ولی خود حضرات معصومین (ع) گاهی به واسطه اهمیت مطلب خودشان، قسم خوردند. یکی از آن موارد همین است. حضرت راجع به زیارت ابی‌عبدالله (ع) مفصل صحبت کردند و بعد فرمودند: «و الله لو أئبي حدثتكم في فضل زیارتیه» [۴] به خدا قسم، اگر راجع به فضیلت زیارت ابی‌عبدالله (ع) برای شما سخن می‌گفتم، «لترکتکم الحج رأساً»؛ طبعاً شما حج را رها می‌کردید. حضرت، عمره را نمی‌فرمایند، حج را می‌فرمایند. چون این عمره را که ما می‌رویم، به اصطلاح عامیانه حج عمره می‌گویند، ولی این غلط است و باید گفت عمره مفرده. حج، همان حج است و موقعی انسان، حاجی می‌شود که به حج تمتع برود. البته هر کس که می‌رود، فکر نکند که همه باید به او حاجی بگویند، ولی اگر کسی رفت باید شما به او بگویید: حاجی. اما بعضی‌ها اگر عمره هم برونند، توقع دارد به آن‌ها حاجی بگویند. خیلی باید مراقب باشیم که اعمالمان به خاطر اسم خراب نشود. این‌ها نباید باعث عجب و مطالب دیگر شود. طرف نباید انتظار داشته باشد که عمره هم که رفت به او بگویند: حاجی! شما در عمره، حاجی نمی‌شوید، در حج، حاجی می‌شوید.

می‌دانید حج، خیلی با عظمت است - ما در باب حج، نکاتی را بیان کردیم و ان‌شاءالله بناست کتابی تحت عنوان حج عارفان، راجع به حج و مطالب آن و نکات عالی که اولیاء خدا بیان فرمودند، بیرون بیاید - آن حج با عظمت که پروردگار عالم آن را فرض کرده و بر کسی که به استطاعت می‌رسد، واجب است که آن را انجام دهد. کسی که حج را به عنوان یکی از ارکان دین نداند و قبول نکند و اگر هم مستطیع شد، نرود، وقتی از دنیا برود، به دین یهود یا نصاری از دنیا رفته است. یعنی این‌قدر حج مهم است. اما با این حال، حضرت می‌فرمایند: اگر می‌خواستیم از زیارت ابی‌عبدالله (ع) برایتان بگویم، شما حج را رها می‌کردید. چون بیان کردم این‌ها توحید محض هستند و انسان باید از طریق این‌ها برود تا موحد شود. حالا تازه این زیارتشان است.

شما متقی شوید، شک نکنید که حضرت حجت (عج) پیش شما می‌آید

زیارت یعنی چه؟ صورت ظاهر برای من و شما این است که قبری را می‌بینیم و این مضجع شریف را زیارت می‌کنیم. گرچه آن‌ها ما را می‌بینند. «اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» پس آن‌ها ما را می‌بینند ولی علی‌ای حال، صورت ظاهرش این است که من و شما آن حضرات را به صورت حی که تصور داریم، نمی‌بینیم و الا آن‌ها همیشه حی هستند. دیشب عرض کردم که با آن ولی خدا به حرم حضرت ثامن الحجج (ع) آمدم، من به ایشان گفتم می‌خواهم برای تجدید وضو بروم، ایشان فکر کرد که می‌خواهم به بیت الخلا هم بروم و طول می‌کشد، من سریع وضو گرفتم و آمدم، دیدم ایشان دارند با آقا حرف می‌زنند، می‌گویند: من خوبم، به لطف شما و همین‌طور اشک می‌ریختند.

این مقام اتقیاست. هر که در مقام تقوا رشد کرد، این‌طور است. جای دیگر نرویم، عزیزان من! این که این همه می‌گوییم اخلاق، اخلاق، تزکیه، تزکیه، تزکیه، بحث اخلاق را می‌گوییم؛ چون تنها راهش همین است و جز این راه، راه دیگری نیست. لذا اگر شما از راه‌های دیگر بخواهید به چیزی برسید، نمی‌توانید. با دعا و ذکر نیست. باید متخلق به اخلاق الهی شویم و تقوا

پیشه کنیم. راهش این است. هر چه می خواهید به دست بیاورید، باید تقوا پیشه کنید. اگر می خواهید بندگی کنید، باید تقوا داشته باشید. حضرات معصومین (ع) را می خواهید ببینید، باید تقوا داشته باشید. شما متقی شوید، شک نکنید که حضرت حجت (عج) می آید و شما را اختیار می کند و می بیند. چون این ها کریمند. پس تنها راه تقوا است و از راه های دیگر اصلاً نمی رسید. راه دیگری وجود ندارد.

«اهدنا الصراط المستقیم» هم همین تقواست. شما امیرالمؤمنین را هم مولی المتقین بیان می کنید؛ یعنی حضرت در اعلی درجه تقواست که می تواند مولای متقین باشد. آن وقت ما بخواهیم راه دیگر برویم؟ اصلاً نمی شود و تنها راهش همین است. اگر متقی شدیم، کم کم راه ها هم باز می شود. اصلاً اگر نبینیم آن وقت باید شک کرد که متقی هستیم یا نه. اصلاً می خواهند که ما ببینیم. ما را به این دنیا آوردند که حقایق را ببینیم، نه این که نبینیم. حالا اگر ما خودمان جلوی خودمان سد می گذاریم که نبینیم و به واسطه گناهان و گرفتاری های این نفس دون، این اعدی عدو که به واسطه آن خودمان را گرفتار کردیم، دائم پرده می اندازیم و حجاب روی حجاب می اندازیم، معلوم است که نمی توانیم ببینیم. اگر ما حجاب ها را کنار بزنیم، آن وقت معلوم است.

ابر، ابر است و خورشید، خورشید است. خورشید که جایی نرفته، همانجاست. این ابر را باید کنار زد، حجاب ها را باید کنار زد. اگر حجب را کنار زدیم، می فهمیم و تنها راه برداشتن این حجاب ها، تقواست.

البته تقوای حقیقی که آن را باید در مباحث اخلاق دنبال کنیم که تقوای حقیقی چیست. چون آن قدر این دشمنان ما مودی هستند که عجیب است. ما دائم باید بترسیم و باید دائم، صبح و شب، به خودمان تذکار بدهیم که از دو دشمن باید ترسید؛ یکی اعدی عدو، نفس و یکی هم دشمن بیرونی که این قدر زیرک است که گاهی اتفاقاً بعضی ها را با تقوای غیر حقیقی فریب می دهد. جنگ نرم این است. جنگ نرم یعنی بلد باشی که کجا، چطور عمل کنی؟ نمی آید یک موقع خدای ناکرده، کسی را که از شهوت جنسی بدش می آید، با شهوت جنسی فریب دهد! منتها می آید از طریق تقوای غیر حقیقی این کار را می کند که این ها در مباحث اخلاق است که تقوای حقیقی چیست و تقوای غیر حقیقی چیست. ولی راه، تقواست.

حج، تقوا آور است

حتی شناخت معصومین (ع) هم همین است. حضرت می فرمایند: آن قدر زیارت ابی عبدالله (ع) ثواب دارد و فضیلت دارد که اگر من می خواستم از فضیلتش برای شما بگویم، شما حج را به طور کلی رها می کردید، «لَتَرْكُنْمُ الْحَجَّ رَأْسًا».

می دانید یکی از خصایص حج این است که تقواسازی می آورد. چون شما از لباس دنیا کنده می شوید و باید موی سر را بتراشید - بعضی مراجع فتوایی دارند که مثلاً لازم نیست موی سر را تراشید، ولی به نظر می رسد آن طور که هست و تبیین می فرمایند، وقتی خود حضرت بیایند حتماً فرض می کنند که سر را بتراشید. بعضی دنبال فلان مرجع هستند که می گوید: برای حج سر را بتراشید. اتفاقاً بناست که سر را هم بتراشید تا این زیبایی ظاهری را پایین بریزید - .

خود حج تقوا آور است و باعث می شود که انسان از این ظواهر بیرون بیاید. خود حج، رمی جمرات دارد که انسان به شیطان سنگ بزند، به نفس دون سنگ بزند. ذبح ذبیح و ...، همه این ها نکات عجیبی دارد. خود حج یعنی یک دوره انسان سازی حقیقی. حاء حج، حق طلبی است و جیم آن، جهاد با نفس است. اصلاً خود حج، جهاد با نفس است، اما آن قدر این نور مهم است که حضرت می گوید: اگر از فضایل زیارت ابی عبدالله (ع) برای شما می گفتم، شما حج را به طور کلی رها می کردید. ببینید چه خبر است!

خیلی از مواقع بسیاری از چیزها را نباید بیان کرد. البته زمان آقا جان بیان می شود و حضرت می فرمایند. اما یک سری چیزها هست که الآن زمانش نیست و نباید بیان کرد.

من حدود سال هشتاد یا هشتاد و یک، در ماه مبارک رمضان، سه سال راجع به اسرارالله صحبت کردم که البته آن هم ناقص ماند. روایات را خواندیم و بیان شد اگر به کسی سر دادیم، نباید بیان کند، دلیل آن را گفتیم و بیان شد بعضی از چیزها آن قدر سر است که نمی گویند؛ چون اگر الآن تبیین شود، از بین می رود و ...

حضرت به سر نکاتی را بیان می کنند که بعضی از آن ها را اولیاء بیان کردند؛ چون آخرالزمان است و بعضی را باز نمی شود بیان کرد تا خود حضرت بیایند.

ذوالجلال و الاکرام، کربلا را قبل از مکه، حرم امن و مبارک قرار داد

می فرمایند: «وَمَا حَجَّ أَحَدٌ وَيَحِلَّ أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اتَّخَذَ كَرْبَلَاءَ - حَرَمًا أَمِنًا مُبَارَكًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَ مَكَّةَ حَرَمًا»، اگر این طور بود، آن وقت دیگر هیچ احدی به حج نمی رفت و گرفتاری به وجود می آمد، اصلاً کعبه تعطیل می شد. بعد فرمودند: مگر نمی دانید پروردگار عالم، خدای سبحان، ذوالجلال و الاکرام، کربلا را حرم امن و مبارک قرار داد، قبل از این که مکه را حرم امن قرار بدهد «أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اتَّخَذَ كَرْبَلَاءَ - حَرَمًا أَمِنًا مُبَارَكًا».

«قَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجَّ الْبَيْتِ وَ لَمْ يَذْكُرْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع» ابن ابی یعفور می گوید: عرضه داشتیم: آقا جان! خدا حج را در قرآن آورده است، کربلا را که نیاورده؟ به تعبیر خودمانی و عامیانه، بیان کرد: شما یک چیز عجیب و غریبی را دارید می گوئید: پروردگار عالم، کربلا را حرم امن مبارک قرار داد، «حَرَمًا أَمِنًا مُبَارَكًا»، قبل از این که مکه را حرم قرار بدهد «قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَ مَكَّةَ حَرَمًا»! در حالی که در قرآن، مکه آمده است، کربلا نیامده، حکم این چیست؟

گاهی برای انسان سؤال پیش می آید. از یک جهت هم واقعاً باید به ابن ابی یعفور درود فرستاد که این سؤال را کرد تا حضرت هم جواب بسیار عالی بدهد. چون امکان دارد امروز در ذهن ما هم یک موقعی این سؤال پیش بیاید و بعد در جواب آن بمانیم. تازه معلوم است آن جوابی که معصوم می دهد، جوابی است که اصلاً الهی است و از عقل کامل، از منشأ عقل آمده است.

حضرت فرمودند: «قَالَ وَ إِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَلِنَّ هَذَا شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ هَكَذَا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع- إِنْ بَاطِنَ الْقَدَمِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِ الْقَدَمِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ فَرَضَ هَذَا عَلَى الْعِبَادِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِحْرَامَ لَوْ كَانَ فِي الْحَرَمِ كَانَ أَفْضَلَ لِأَجْلِ الْحَرَمِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ الْحَرَمِ»، اگر این گونه است که تو بیان می کنی، ما ظاهر پا را مسح می کشیم، در حالی که هر چیزی بطن آن مهمتر است و در درون مهمتر است.

می دانیم که خود بطن همیشه از ظاهر بالاتر است. پس یک بحث عقلانی راجع به ظواهر و بطون است که هم اولیاء خدا راجع به آن صحبت کردند و هم اهل جماعت قائل به این هستند که هر چیزی بطن آن طبعاً از ظاهر افضل است و ما باید به بطن برویم. اصلاً شافعی راجع به بطن یک مباحث مفصلی را دارد. همچنین مالکی و ابوحنیفه هم راجع به این موضوع نکاتی را دارند، منتها شافعی بیشتر از همه به این قضیه پرداخته است.

طبعاً هر چیزی بطن آن مهمتر از ظاهر آن است. حضرت دارند با ابن ابی یعفور که هم مباحث با زرارہ است، بحث علمی می کنند. زرارہ و ابن ابی یعفور جزء خصیصین هستند و حضرت این روایت را فقط برای کسی که مخصوص است، بیان می کند. حضرت می فرماید: «إِنْ بَاطِنَ الْقَدَمِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِ الْقَدَمِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ فَرَضَ هَذَا عَلَى الْعِبَادِ» ما ظاهر پا را مسح می کشیم، در حالی که هر چیزی بطن آن مهمتر است ولی این را خدا برای بندگان فرض کرد.

بعد بیان می فرماید: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِحْرَامَ لَوْ كَانَ فِي الْحَرَمِ كَانَ أَفْضَلَ لِأَجْلِ الْحَرَمِ»، آیا شما نمی دانید اگر انسان در بیت الله محرم شود، بهتر است از این که بیرون از حرم باشد، «وَ لَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ الْحَرَمِ» در حالی که پروردگار عالم فرمود: در غیر حرم، مُحَرَّم شوید، بعد وارد حرم شوید.

حتی بعضی ها وقتی داخل حرم می آیند، این را بر می دارند. بعضی از آقایان به شدت با آن مخالفت کردند. صاحب عروه و آیت الله خوئینی گویند: اصلاً کار صحیحی نیست و نباید این را انجام داد. به نظر بنده هم فرمایش آن ها حسب مطالب، درست است - حالا یک بحث فقهی در باب مطالب حج دارد که این جا وارد نمی شوم - ما بیرون محرم می شویم در حالی که به نظر می رسد اگر داخل محرم شویم، بهتر است. صورت ظاهر آن هم همین طور است و بعضی ها هم همین کار را می کنند و می گویند: مثلاً حتی یک مرتبه در داخل هم برداریم. اگر به این قصد باشد، می گوییم درست نیست. اما اگر بیافتد و آن را بردارد، عیبی ندارد -

حضرت می فرماید: شما ظاهر را در این آیات می بینید، اما باطن این ها چیز دیگری است. در روایت دیگری - در وسائل الشیعه جلد ۱۴ - حضرت می فرماید: «و اما زیارة الحسين (ع)، زیارة الله تبارک و تعالی و زیارة بیته زیارة عباده» زیارت ابی عبدالله (ع)، زیارت خود خدا است.

دیشب بیان کردیم وجود مقدس ثامن الحجج، آقا علی بن موسی الرضا (ع) می فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِشَطْرِ الْقُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ» [۵] هر کس ابی عبدالله (ع) را زیارت کند، خدا را فوق عرش زیارت کرده است. این جا زیارت بیت است، در بیت الله الحرام، زیارت خدا است، اما مثل این می ماند که شما خانه یک کسی بروید، صاحب خانه نباشد، بعد بگویید: خوب ما که دیگر آمدیم. شما آمدید که خودش را ببینید، یا آمدید خانه اش را ببینید؟! شما آمدید خودش را ببینید.

زیارت خود خدا مهمتر است یا زیارت بیت او؟ چرا تبیین به زیارت الله شده است؟ سؤال این جا است که آیا این شرک نیست؟ - این همین بحث ما در این ۲ الی ۳ شب است - یعنی چه که شما می گوئید: زیارت حج که می رویم، آنجا زیارت خانه خداست، اما زیارت ابی عبدالله (ع) زیارت خود خداست؟ آیا نعوذ بالله این قائل به جسم شدن برای پروردگار عالم نیست؟

شما که بیان کردید: اولیاء خدا گفتند: ما به اسماء و صفات پروردگار عالم هم نمی توانیم برسیم، برای اسماء و صفات پروردگار عالم هم ممنوع ورود هستیم، الا به نازله آن، ذات که هیچ، آن وقت شما برای خدا در اینجا عنوان ذات قائل شدید به صورت جسم، «كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ»! مگر خدا نیاز به عرش یا فوق عرش دارد؟ مگر پروردگار عالم نیاز دارد به این که بگوییم مثلاً خدا جسم است، فوق عرش یک تختی دارد، حالا ما آنجا زیارت او می رویم؟ این چه تعبیری است شما بیان می کنید؟ «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» [۶] پروردگار عالم که اصلاً این نیست که ما او را ببینیم.

ما مخلوقیم و محدودیم. معلوم است، اصلاً محدود نمی تواند و نباید به ذات احدیت ورود پیدا کند؛ چون ما محدودیم، مفعولیم و فعل فاعل هستیم. طبعاً محدود، لایتنهایی را درک نمی کند. این یک قاعده است. آدم خلاف قاعده نمی تواند کار کند. مثل این که شما بگویید: الآن من می خواهم روح در بدنم نباشد؛ یعنی جان در بدنم نباشد، ولی زنده هم باشم! این که نمی شود. این از محالات است. مثل این که مرده ها را بگوی: مرده هستند ولی باید راه هم بروند. وقتی شما به فارسی خودمان لفظ مرده می گوی: یعنی مرگ؛ یعنی فراق جان از بدن، فراق آن چیزی که جان است و ما نمی بینیم، برای ما غیر ملموس است؛ چون تا قبل آن با ما بود، اما یک چیزی نفس نفس تا بالا می آید، یک دفعه می افتد، می میرد. گریه می کنی که آن چی بود؟ کجا رفت؟ او را بگیر، داخل بدنش کن، نگذار برود! آن جان بود، رفت، من نمی توانم ببینم، قابل رؤیت نیست، ولی می دانم تا او بود این می توانست حرکت کند و تا او نباشد، هیچ احدی قابل حرکت نیست. این یک قاعده است. از قاعده نمی توانید فرار کنید.

این چیست که من و شما نمی توانیم ذات احدیت را ببینیم، ولی از آن طرف می گوید: «كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ»؟ این همان چیزی است که ما داریم بحث آن را می کنیم که اگر شما توحید را می خواهید، باید در قالب نور دنبال آن بروید؛ یعنی اگر شما صفات و اسماء ذوالجلال و الاکرام را می خواهید درک کنید، باید در قالب جسم بروید و الا حضرت مجبور است که در قالب الفاظ بیان کند.

نکته ای به شما بگویم که گیج کننده است و آن این که اصلاً الفاظ هیچ موقع نمی توانند معانی حقیقی را برای ما تبیین کنند.

ما در باب الفاظ، در درس خارج اصول می‌گوییم: لفظ، قالب برای معنا است؛ یعنی وقتی یک معنا در ذهن واضح لغت هست و می‌خواهد این معنا را بیان کند، لاجرم با لفظ بیان می‌کند که این لفظ، قالب وجودی آن معنایی می‌شود که در ذهن او هست. مثلاً استکان را استکان می‌گویند. همین الآن تا گفتم: استکان، صورت شیء در ذهن شما آمد. تصویر استکان آمد. استکان را لیوان نمی‌گوییم. الآن معلوم شد لیوان بزرگتر از استکان است. وقتی می‌گوی استکان، استکان همان استکان است. نعلبکی معلوم است، ظرف کوچکی است که زیر استکان قرار می‌گیرد. اگر به همان هم استکان می‌گفتی، به قوری هم استکان می‌گفتی، وقتی می‌گفتی: من استکان می‌خواهم، آن طرف می‌رفت قوری می‌آورد، می‌گفتی: نه من استکان می‌خواهم، می‌رفت لیوان می‌آورد، می‌گفتی: نه عزیز من! من استکان می‌خواهم، نعلبکی می‌آورد! لذا می‌گوییم: برای این که اشتباه نشود، لفظ ساخته می‌شود که آن معنایی که مدّ نظر شما هست، به واسطه آن بیان شود.

اما این را بدانید اصلاً الفاظ قابل تفهیم معنا برای بشر نیست. این هم صورت ظاهر است. یعنی هر چه که ما داریم می‌گوییم، هر چه که داریم می‌شنویم، همه این‌ها در باب لفظ است، ولی نمی‌تواند این الفاظ، معنی حقیقی را برساند. لذا ترجمه قرآن نمی‌تواند معنی حقیقی قرآن را برساند. لذا کلام خدا نازل شده به الفاظ برای بشر، نمی‌تواند حتی معنای حقیقی فرمایش ذوالجلال و الاکرام را برساند. نازل است، پابین آمده آن هم در قالب قرار گرفته و قالب آن هم این الفاظ است. آن ماده حقیقی؛ یعنی معنا آمده در قالب الفاظ قرار گرفته، حالا شما می‌خواهید با این الفاظ، معنای حقیقی که مدّ نظر واضح معنا است را تبیین کنید، نمی‌توانید.

من با الفاظ دارم معانی را که در ذهنم است، می‌گویم و سامع، مخاطب از این الفاظ چون الفاظ را می‌شناسد، معانی را اخذ می‌کند. مثلاً می‌گویم: نور، نور را می‌داند چیست؛ چون لفظ نور در مقابل ظلمت و تاریکی قرار دارد و آن چیزی است که روشنایی بخش است. در قالبی به نام لفظ با حروفی مثل نون و او و را آورده شده و نور شده. اما آیا این لفظ، نور است؟ خیر، لفظ، نور نیست. آیا این لفظ، معنا است؟ خیر، این لفظ که گفتیم نور، آیا می‌تواند حقیقت نور را برای ما تبیین کند؟ خیر، نمی‌تواند. شما لفظ گفتی، خود نور نیست.

مثال بزنم، فرض کنیم الآن برق‌ها برود، هیچ روشنایی نباشد، آخر ماه هم باشد، تاریکی مطلق به وجود بیاید، بعد شما بگویید: نور، لفظ نور را بیاورید. آیا نور، نور را آورد؟ خیر. بعد برای این که ان شاء الله روشنایی بیاید، همه با هم دیگر بگویید: نور. یک جمعی بشویم تسبیح دست بگیریم هزار بار بگوییم نور. هیچ نوری نمی‌آید. مگر نگفتید: لفظ قالب معناست؟ پس معنا کجاست؟ باید معنا در او ظهور پیدا کند، اما معنا در آن ظهور پیدا نکرد.

در حقیقت این‌طور می‌توانیم بگوییم که لفظ در حقیقت قالب معنا نیست، لفظ تبیین برای قالب معناست. تبیین برای آن معنا است، قالب تبیینی است، نه قالب حقیقه المعنا. حقیقت المعنا این است که وقتی تاریک بشود، هزار بار، ده هزار نفر هم مدام بگوییم: نور، هیچ چیزی روشن نمی‌شود. تاریکی است تا زمانی که برق بیاید.

حقیقت مطالب این است. همه این‌ها نازله است. یک راه وجود دارد که ما این‌ها را متوجّه بشویم و آن هم وجود مقدّس حضرات معصومین (ع) هستند.

لذا لاجرم با این الفاظ بیان کردند که اگر شما می‌خواهی خدا را مافوق عرش زیارت کنی، به زیارت ابی‌عبدالله (ع) برو. نه این که ابی‌عبدالله (ع) پناه به ذات حضرت احدیّت، خدا باشد. این که طبیعی است. خود حضرت ابی‌عبدالله (ع) هم مخلوق است. لذا این که گفتیم: مخلوق تنها راه ادراکاتش از طریق مخلوق است، نه از طریق خالق، همین است. راه بالا رفتن ادراکات عقلی، فقط مخلوق است و مخلوق، اوج درکش این است که مخلوق شناس شود. آن هم باز عرض کردیم نه حقیقت مخلوق را بلکه آن ظاهر مخلوق را بما هو موجود، آن چه که الان موجود است را می‌تواند درک کند، نه حقیقت این موجود را. پس دارند ما را به این سمت می‌برند که شما نمی‌توانید خداشناس شوید، راهش فقط این راه است، این که خدا انتخاب کرده. چرا ابی‌عبدالله (ع) می‌گوییم؟ چرا اسم دیگری را نمی‌آوریم؟ چون خدا انتخاب کرده است - حتماً بحث شب‌های گذشته را گوش بدهید تا این نکات برای شما معلوم شود، این‌ها سلسله‌وار به هم دیگر ارتباط دارد، مثل حلقه‌های زنجیر می‌ماند که باید به هم وصل باشد و الا درک نمی‌کنید چه عرض می‌کنیم. آن وقت انسان با ادراکات عقلیه هم پیش نمی‌رود -.

جعفر توّاب که آن زمان کذاب می‌گفتند، بعد بیان کردند: او حقیقتاً توبه کرد و چون خود وجود مقدّس آقا جان، حضرت حجت (عج) در مقام عفو و کرم هستند، بدشان می‌آید کسی به عنوان جعفر کذاب بیان کند - فرزند امام معصوم، برادر امام معصوم و عموی امام معصوم است. در خانه وحی و طهارت رشد کرده است ولی ما او را به عنوان امام قبول نداریم. تازه یک ادّعایی هم به عنوان امام کرد. آقا جان جلو آمد و کنارش زد و خودش هم ترسید. به صورت ظاهر فیزیکی؛ چون ما ظواهر را می‌بینیم، یک بچه پنج ساله، آمد او را کنار کشید، گفت: عمو! جای تو نیست. بعد حضرت ایستاد، گفت: الله اکبر، همه پشت سر حضرت الله اکبر گفتند و همه هم ماندند. جالب این است که مأمورهای دولتی همه منتظر بودند. می‌دانید امام علی النقی و امام حسن (ع) را به سامرا بردند که آنجا جایگاه نظامی‌ها بود، برای همین می‌گوییم: امام حسن عسگری (ع)، عساگر یعنی آن جایگاه‌هایی که نظامی‌ها هستند، آن‌جا پادگان بود. امام علی النقی (ع) را درست در دل نظامی‌ها بردند؛ چون علائم و مطالب را می‌دانستند که دیگر آقا جان امام زمان می‌خواهد به دنیا بیاید. لذا از وجود امام علی النقی (ع) شروع کردند، آنجا بردند و دیگر در محاصره بود، اما آن‌ها همه متحرّج ماندند، هیچ‌کس نتوانست کاری کند، حضرت گفت: الله اکبر، همه پشت سر حضرت گفتند: الله اکبر، بعد حضرت نماز عجیب و طولانی خواند، آن پنج تکبیر را بلند بیان می‌کرد، طوری که می‌گویند: همه آن جمعیت صدای آقا را می‌شنیدند.

ما که جعفر توّاب را قبول نداریم، اما امام جعفر صادق (ع) را چون خدا گفته قبول داریم. پروردگار عالم بیان می‌فرماید: طریق

اتصال به من این نور است. شما توحید می‌خواهید این‌ها هستند. برای همین حضرت می‌فرمایند: اگر من از فضایل زیارت ابی‌عبدالله(ع) برای شما می‌گفتم، شما حج را رها می‌کردید. اصلاً هیچ کدامتان سراغ حج نمی‌رفتید. بیت‌الله خالی می‌شد. لذا آن فضائل را نمی‌گویم.

تازه یک قسمی از آن را وجود مقدس حضرت ثامن الحجج(ع) بیان فرموده که «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بَشَطِ الْقَرَاتِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٌ مِثْلُ حَسَنَاتِ مَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ». سلطان‌العارفین، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی بیان فرمودند: اگر پرده‌ها بیشتر بالا می‌رفت، مردم به اشتباه، قبر ابی‌عبدالله(ع) را سجده می‌کردند.

حالا این که یک عده می‌گویند: وقتی حضرت بیاید، کربلا، قبله می‌شود، اولاً معلوم نیست البته یک روایتی داریم - ثانیاً اگر باشد، برای همان زمان است. یک موقع کسی حماقت نکند بگوید: کربلا می‌خواهد قبله بشود، من از الآن رو به کربلا نماز می‌خوانم! این عین حماقت است. این دور از اهل بیت بودن است. این همان جنگ نرم شیطان است.

شیطان خیلی موذی است. یکی از جنگ‌های نرمش این است که بیان می‌کند: مگر قرار نیست وقتی آقا جان بیایند، کربلا قبله شود؟ خوب از الآن به آن سمت نماز بخوان. کربلا می‌رود، به جای این که رو به قبله بایستد، پشت به قبله می‌کند، رو به حرم ابی‌عبدالله(ع) نماز می‌خواند. این عین بت‌پرستی است. این عین حماقت و نفهمی است. ما باید هر چه اهل بیت می‌گویند، انجام بدهیم، خودسرانه کار نکنیم. هر که خودسرانه کار کند، عین دیوانگی است. اگر یک موقع هم این کار را کردیم، توبه و استغفار کنیم. بعضی دیوانه‌اند بعد می‌خواهند به نام اهل بیت هم ببرند. این همان چیزی است که شیطان دوست دارد. این همان فریب شیطان است، مواظب باشیم.

به ما گفتند: نماز را باید رو به کعبه بخوانیم، چشم. صد درصد کعبه به کربلا نمی‌رسد. شرافت کربلا کجا و شرافت کعبه کجا؟! هیچ موقع شرافت کعبه به شرافت کربلا نمی‌رسد، اما امر است شما رو به کعبه نماز بخوانی.

به خود پیغمبر(ص) امر شده به بیت‌المقدس نماز بخوان، چشم، بعد شانه‌اش را بین نماز چرخاندند، گفتند رو به بیت‌الله نماز بخوان، چشم. دیگر ما نعوذ بالله از پیغمبر(ص) بالاتریم؟! مواظب باشیم یک موقع گرفتار همزات شیطان نشویم. یک موقع اگر این روایات را شنیدیم، نگوییم: دیگر خود امام صادق و امام رضا(ع) بیان فرمودند، دیگر نمازهایمان را هم همیشه رو به کربلا بخوانیم. باید مراقب باشیم.

لذا دستمان را از دست علمای ربّانی جدا کنیم، گرفتار می‌شویم. هر چه خودمان دلمان خواست، غلط است. اتفاقاً این همان است که شیطان دلش می‌خواهد. همزات که گفتیم جنگ نرم شیطان است، همین است. می‌گوید: آفرین، همین کار را انجام بده، این درست است. کعبه چیست؟ امام حسین که برتر است و ...

یکی از آقایان بیان می‌فرمود: من در جمکران دیدم یکی گفت: الله اکبر، یا مهدی ادرکنی، بسم الله الرحمن الرحیم، نمازش را ادامه داد. با خودم گفتم: شاید من اشتباه شنیدم، بینم نماز دوم را چه می‌کند، دیدم نماز دوم را هم همان‌گونه خواند. بعد از نماز گفتم: آقا این نماز شما باطل است، گفت: باطل است، برای من باطل است، تو برو نماز خودت را بخوان. گفتم: خوب قبلش بگو، یک توسلّی به آقا بکن، بعد نماز را بخوان اما این که بعد از تکبیره الاحرام، می‌گویی: یا مهدی ادرکنی که نماز را باطل می‌کند. بعد به مزاح گفتم: می‌دانی مثل تو مثل آن لطیفه‌ای است که طرف گفت: الله اکبر، خامنه‌ای رهبر، نماز را ادامه داد، به او گفتند: الله اکبر که خامنه‌ای رهبر ندارد، در نماز نباید این را گفت، در رکعت بعد گفت: الله اکبر، خامنه‌ای رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه! حالا مثل تو هم مثل اوست. من می‌گویم: نماز شما باطل است، تو می‌گویی: برو شما برای خودت نماز را بخوان! این شیطان است. حالا با این نمازش حال هم می‌کند! شیطان می‌خواهد این‌طوری به تو حال بدهد. این شیطان است. ما باید آن چه را که خدا می‌فرماید، انجام بدهیم. کدام یک از حضرات معصومین(ع) به ما اجازه دادند الله اکبر بگوییم، بعد بگوییم: یا مهدی ادرکنی، بعد بگوییم: بسم الله الرحمن الرحیم!

راه فقط اهل بیت است، هرچه که بیان فرمودند: مطیع شویم، آن وقت خدا گواه است، حبّ هم بیشتر می‌شود. هرچه مطیع شویم، حبّ به اهل بیت هم بیشتر می‌شود.

[۱]. نور / ۳۵

[۲]. اسراء / ۷۰

[۳]. حجرات / ۱۳

[۴]. وسائل الشیعه، ج: ۱۴، ص: ۵۱۴

[۵]. کامل الزیارات، ص: ۱۴۷

[۶]. حدید / ۳